بررسی

انحصارهای پنج‌گانه و گذار به سوسیالیسم

● سمیر امین، یکی از متفکران برجسته چپ، دوازدهم اوت ۲۰۱۸ در پاریس درگذشت. رادیکالیسم سمیر امین در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ شکل گرفته بود. در آن سال‌ها کسانی چون قوام نکرومه در غنا، جولیوس نایره در تانزانیا و جمال عبدالناصر در مصر به قدرت رسیده بودند و جنبش‌های آزادی‌بخش در مستعمره‌ها از آفریقای جنوبی تا الجزایر در جریان بود. در این سال‌هاست که امین به‌عنوان یکی ازمنتقدان صاحب‌نام و سرشناس سرمایه‌داری موجود و امپراتوری شناخته می‌شود و دراین راستا از نقد اسلام سیاسی و مارکسیسم اروپامحور کوتاهی نکرد. به‌طور خلاصه، به نظر امین سرمایه‌داری جهانی که در واقع حاکمیت الیگارشی در جهان است موقعیت خود را با ایجاد و حفظ پنج انحصار تداوم بخشید: ۱) کنترل فناوری ۲) کنترل منابع طبیعی ۳) کنترل منابع مالی ۴) کنترل بر رسانه‌های گروهی ۵) کنترل بر ابزارهای تخریب جمعی. از نگاه امین، تنها راه رسیدن به توسعه و رفاه انهدام این انحصارهاست. امین دنیا را به «مرکز» و «پیرامون» تقسیم می‌کند. از کشورهای «پیرامونی» معمولا تحت عنوان «کشورهای جنوب» یا «کشورهای توسعه‌نیافته» یاد می‌شود. نقش کشورهای پیرامونی تولید برای عرضه به کشورهای «مرکز» و به‌طور مشخص آمریکای شمالی، اروپای غربی و ژاپن است. بهره‌کشی از منابع طبیعی آفریقا، و به قهقرا رفتن نرخ مبادله در تجارت بین‌المللی به زیان تولیدکنندگان مواد اولیه و خام امکان توسعه را از این کشورها می‌گیرد و تنها شاهد تداوم بهره‌کشی خواهیم بود.

دیدگاه امین درباره توسعه‌نیافتگی دقیقا مخالف دیدگاه رسمی بود که مشکلات آفریقا را عمدتا ناشی از ادغام ناکافی در اقتصاد جهانی می‌دانست. به اعتقاد امین، مشکل اتفاقا این است که آفریقا به‌طرز زیان‌باری در اقتصاد جهان ادغام شده. تا زمانی که انحصارهای پنج‌گانه دست‌نخورده باقی بماند، فرایند کنونی جهانی‌سازی ادامه می‌یابد، کارگاه‌های قرون وسطایی در اغلب کشورهای پیرامونی شکل می‌گیرند و گسترش می‌یابند چون قدرت مسلط سرمایه شمال را زیر سؤال نمی‌برند. درواقع می‌توان گفت که با کاستن از سطح واقعی مزدها و انهدام اساس صنعتی در شماری از کشورها این وضعیت انحصاری از همیشه بدتر شده است.

یکی از مهم‌ترین دستاوردهای نظری امین دیدگاه او درباره «قطع رابطه اقتصادی» است. امین معتقد بود که کشورهای پیرامونی باید از ادغام بهره‌کشانه‌ای که درگیر آن شده‌اند خود را کنار بکشند، به عبارت دیگر فرایند جهانی‌سازی را معکوس کنند. او، برخلاف شماری از رهبران سوسیالیست آفریقا، اعتقادی به انزواطلبی اقتصادی نداشت بلکه مخالف ادغام از موضع ضعف بود. از دیدگاه امین کشورهای درحال‌توسعه باید اقتصادشان را با مداخلات مؤثر دولت، کنترل ثروت و سرمایه‌ای که به در برده می‌شود، و گسترش مناسبات تجاری با دیگر کشورهای پیرامونی مدیریت کنند. به نظر او بخش مالی اقتصاد باید ملی شود و شیوه‌های استفاده ازمنابع طبیعی هم باید تحت‌نظارت باشد. رابطه بین قیمت‌های داخلی و قیمت‌های جهانی باید قطع شود و باید این کشورها برای رهایی خود از کنترل مؤسسات بین‌المللی دست به اقدام بزنند. در تأیید دیدگاه‌های امین بد نیست اشاره کنیم که ۴۰ سال است، در مقابل رهنمودهای امین، ادعا کردند اگر این کشورها صادرات خود را افزایش دهند، مشکلات‌شان تخفیف خواهد یافت. اموال عمومی و حتی منابع طبیعی را به بخش خصوصی واگذار کردند و تا جایی که می‌توانستند از بخش مالی اقتصاد خود نظارت‌زدایی کردند. پیامدها عیان‌تر از آن هستند که کتمان‌کردنی باشند. فقر و نداری و نابرابری در این کشورها بیداد می‌کند. در سال‌های اخیر بهانه‌های تازه‌ای هم پیدا کرده‌اند. «حکمرانی خوب» «فقر» و «جامعه مدنی»، ولی سؤالی که اغلب به آن نمی‌پردازند این است که این فقر گسترده چرا و چگونه ایجاد شده است؟ حکمرانی خوب یعنی خوب برای کدام گروه و طبقات اجتماعی؟در این سال‌ها که نظام سرمایه‌داری گرفتار یکی از سرسخت‌ترین بحران‌های تاریخ خود شده، به گفته امین مسائل کنونی در درون این نظام راه‌حل ندارد. امین سرمایه‌داری کنونی را «سرمایه‌داری فرتوت» می‌نامید. علت اصلی بحران به گمان امین وابستگی هرچه بیش‌تر به بخش مالی است. به سخن دیگر، اگر به زبان پول بیان کنیم به‌طور فزاینده‌ای پول کمتری در پیامد فعالیت‌های مولد ایجاد می‌شود و بخش هرروز افزون‌تری هم به صورت «رانت» درآمده که در واقع تازه‌ترین شیوه سرقت ثروت از بقیه جهان است. یکی از پیامدهای این تحولات در عرصه اقتصاد هم این است که دموکراسی غربی به کاریکاتوری از خویش بدل شده. سرمایه‌داری به ضرورت ذات خویش بر یک فرایند ادامه‌دار سلب مالکیت برای انباشت و گسترش خویش استوار است. از یک نگاه تاریخی سرمایه‌داری اروپا بدون سلطه بر بقیه جهان که منابع «مازاد» داشتند، غیرممکن بود. سوپاپ اطمینان هم برای کسانی که درآن دوران در اروپا سلب مالکیت شده بودند امکان مهاجرت به «دنیای جدید» بود. امین با انقلاب یک‌شبه موافق نبود. اینکه شورشی پیش بیاید و بعد دوره سوسیالیسم آغاز شود از نظر امین غیرممکن است. او به جای اینکه از «سوسیالیسم در قرن ۲۱» سخن بگوید بر این نکته تأکید می‌کرد که راه گذار به سوسیالیسم طولانی است.

منبع: نقد اقتصاد سیاسی

به مناسبت درگذشت سمیر امین، اقتصاددان مشهور فرانسوی-مصری

حیف دانا مردن و افسوس نادان زیستن

ناصر زرافشان

سمیر امین، اقتصاددان و اندیشمند شریف و پرآوازه فرانسوی-مصری ۱۲ اوت (۲۱ مرداد) درگذشت. امین در تاریخ سوم سپتامبر سال ۱۹۳۱ در قاهره، از مادری فرانسوی و پدری مصری که هر دو پزشک بودند، متولد شد. تحصیلات خود را در مدارس فرانسوی مصر آغاز کرد و پس از اتمام تحصیلات دبیرستانی در پورت سعید برای تحصیلات دانشگاهی به فرانسه رفت. دکترای اقتصاد خود را از دانشگاه سوربن فرانسه گرفت، سال‌ها در دانشگاه پاریس به تدریس اشتغال داشت؛ اما سرانجام اروپا را رها کرد و به آفریقا برگشت. در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در شماری از کشورهای آفریقایی ازجمله مصر، ماداگاسکار و سنگال به‌عنوان مشاور و کارشناس اقتصادی فعالیت و تحقیق کرد و عملا تجارب بسیار اندوخت. سال‌ها در دانشگاه داکار به کار تدریس و تحقیق اقتصادی به‌ویژه در زمینه مسائل جهان سوم اشتغال داشت و تا زمان خاموشی خود نیز اداره و ریاست سازمان آفریقایی توسعه و برنامه‌ریزی اقتصادی را به عهده داشت؛ اما این زندگی شخصی و تحصیلی همه آن چیزی نیست که باید درباره اندیشمندی چون سمیر امین گفت. امین، اقتصاددانی چپ، مستقل و مردمی بود. آنان که از روابط تنگاتنگ دانشگاه‌ها و محافل آکادمیک کشورهای سرمایه‌داری و وابستگی‌های سیاسی و مالی آنها به قدرت حاکم و نفوذ و سلطه دولت‌های مزبور بر دانشگاه‌ها و استفاده‌ای که این دولت‌ها از محافل آکادمیک برای تبلیغ و توجیه سیاست‌های جاری خود می‌کنند، اطلاع دارند، خوب می‌دانند که ارج و منزلت اندیشمند مستقل و بزرگی مانند سمیر امین و در واقع ارزش حفظ استقلال در برابر قدرت حاکم، برای یک اندیشمند و پژوهشگر دانشگاهی در دنیای فعلی چقدر است.

توماس پیکتی، اقتصاددان فرانسوی، ضمن شرح چگونگی ورود خود به جرگه اقتصاددانان دانشگاهی ایالات متحده در مقدمه کتاب «سرمایه در سده بیست‌ویکم»، گرچه با ملاحظه‌کاری و احتیاط، می‌نویسد: «شاید من، باید این را هم اضافه کنم که من رؤیای آمریکایی را هم در بیست‌ودو سالگی تجربه کردم، هنگامی که از سوی دانشگاهی در بوستون، درست پس از اتمام دکترایم، اجیر شدم. این تجربه در زمینه‌های بسیاری تعیین‌کننده از آب در آمد. این نخستین‌باری بود که من پا به ایالات متحده می‌گذاشتم و از اینکه به این سرعت کارم را پذیرفته و آن را مثبت ارزشیابی کرده بودند احساس بدی نداشتم. آنجا کشوری است که خوب می‌دانند با مهاجرانی که می‌خواهند نظر آنها را جلب کنند چگونه باید رفتار کرد! بااین‌حال فورا فهمیدم که می‌خواهم خیلی سریع به فرانسه و اروپا برگردم. بیست‌وپنج ساله بودم که همین کار را کردم... کار اقتصاددانان آمریکایی برای من قانع‌کننده نبود. بی‌شک آنان همه بسیار باهوش بودند و من هنوز دوستان بسیاری در میان آنان دارم. اما در آنجا وضع عجیب و غریبی حاکم بود. من این را خوب می‌دانستم که مطلقا چیزی درباره مسائل اقتصادی جهان نمی‌دانم. پایان‌نامه من از چند قضیه ریاضی نسبتا انتزاعی تشکیل می‌شد و بااین‌حال آن جامعه حرفه‌ای از کار من خوشش می‌آمد. به‌سرعت دریافتم که در آنجا برای جمع‌آوری اطلاعات و داده‌های تاریخی درباره دینامیسم نابرابری از زمان کوزنتس به بعد هیچ تلاش مهمی به عمل نیامده است (چیزی که از زمان بازگشتم به فرانسه به طور جدی به آن پرداختم) اما آن جامعه حرفه‌ای، همچنان به نشخوار نتایج صرفا نظری گذشته ادامه می‌داد، بدون اینکه حتی بداند کدام واقعیات را باید تشریح کرد و توضیح داد و از من هم انتظار داشتند همین کار را بکنم» و در ادامه می‌گوید: «غالبا مشغله ذهنی این اقتصاددانان را مسائل جزئی ریاضی تشکیل می‌دهد که فقط برای خود آنان جالب است و این اشتغال ذهنی وسواس‌آمیزشان به ریاضیات، برای آنان راهی ساده و بی‌هزینه برای فراهم‌کردن یک ظاهر علمی است بدون اینکه مجبور باشند جواب مسائل بسیار پیچیده‌تری را پیدا کنند که دنیایی که در آن زندگی می‌کنند در برابرشان قرار داده است». وقتی این وضعیت و جایگاه اقتصاددانان دانشگاهی در کشورهای بزرگ سرمایه‌داری را می‌بینیم معنای آن گفته طنزآلود جان کنت گالبرایت را بهتر درمی‌یابیم که زمانی گفته بود «علم اقتصاد به‌عنوان شکلی از اشتغال برای اقتصاددانان به غایت سودمند است!». من در اینجا تجربه پیکتی را ازآن‌رو نقل کردم که او مارکسیست نیست و از دریچه چشم یک اقتصاددان تربیت‌شده نظام دانشگاهی سرمایه‌داری وضع را توصیف می‌کند. از سلطه و نفوذ نظام سرمایه‌داری حاکم و ایدئولوژی آن بر دانشگاه‌ها و محافل آکادمیک و پژوهشی و استفاده از آنها برای تبلیغ و توجیه سیاست‌های خود گفتیم اما موضوع از این هم جدی‌تر است؛ زیرا این دانشگاه‌ها خود مؤسسات مالی سرمایه‌داری هستند نه نهادهای بی‌طرف. اکثر دانشگاه‌های بزرگ و معروف کشورهای سرمایه‌داری خود بنگاه‌های مالی و سرمایه‌گذاری تمام‌عیار و بزرگی هستند که این بخش از فعالیت‌های خود را زیر عنوان موقوفه دانشگاهی (University Endowment) انجام می‌دهند و در هر زمینه‌ای که سود بیشتری عاید کند سرمایه‌گذاری و بهره‌خواری مالی می‌کنند. هاروارد (با موقوفه‌ای حدود سی میلیارد دلار در اوایل سال ۲۰۱۰)، ییل (با ۲۰ میلیارد دلار) و پرینستون و استانفورد (هریک با بیش از ۱۵ میلیارد دلار)، ام‌آی‌تی و دانشگاه کلمبیا (با اندکی کمتر از ۱۰ میلیارد دلار) در رأس فهرستی از ۸۰۰ دانشگاه آمریکایی قرار دارند که سرمایه‌گذاری در سهام صندوق‌های خصوصی ثبت‌نشده و به‌ویژه سهام خارجی ثبت‌نشده، صندوق‌های تأمین سرمایه‌گذاری، مشتقه‌ها، مستغلات غیرمنقول و موارد خام شامل انرژی، منابع طبیعی و فراورده‌های مربوط به آنها زمینه‌های اصلی فعالیت آنها را تشکیل می‌دهد. (پیکتی، سرمایه‌داری در سده بیست‌ویکم، انتشارات نگاه، صص۴۱-۶۴۰) نتیجه‌ای که پیکتی در کتاب یادشده از بررسی اطلاعات منتشره از سوی خود این دانشگاه‌ها می‌گیرد، این است که بازده متوسط سرمایه‌های این دانشگاه‌ها در دهه‌های اخیر فوق‌العاده بالا بوده است و به سطح بازده‌های بسیار بالایی از همان نوع می‌رسد که در مورد میلیاردرهای رتبه‌بندی‌های «فوربس» شاهد آنها هستیم. چگونه می‌توان انتظار داشت که از این بنگاه‌های مالی اقتصاددانانی فارغ‌التحصیل شوند که با بی‌طرفی علمی و غیرطبقاتی و با توجه به منافع و مصالح عمومی جامعه به تحقیقات اقتصادی اقدام کنند؟ این توضیحات را به این منظور نقل کردم که شأن اندیشمندانی که با حفظ استقلال خود در برابر زر و زور و بی‌اعتنا به منافع و وابستگی‌ها در راستای شناخت مصلحت عمومی جامعه و مردم کار علمی خود را پیش می‌برند، مشخص‌تر شود. امین از این‌گونه اندیشمندان بود.

او گرچه به‌عنوان یک اقتصاددان مارکسیست هیچ‌گاه به الگوهای رشد سرمایه‌داری اعتقادی نداشت و همواره منتقد آنها بود، اما موج جدید جهانی‌سازی و اقتصاد نولیبرالی که از سال‌های دهه ۷۰ قرن گذشته آغاز شد و طی آن سرمایه‌داری برای بازپس‌گیری مواضعی که در سال‌های پس از جنگ از دست داده بود تعرض تازه‌ای را علیه زحمتکشان آغاز کرد، او و دیگر اقتصاددانان رادیکال و چپ را با شرایط و وظایفی تازه روبه‌رو ساخت. او با نقد و تحلیل برنامه‌های نولیبرالی تعدیل ساختاری و آثار ویرانگر و یکجانبه این‌گونه برنامه‌ها که از سوی نهادهای اقتصادی بین‌المللی مانند بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول به کشورهای جهان‌سوم دیکته می‌شود، بر توسعه مستقل جهان‌سوم پافشاری می‌کرد و از همان آغاز بحران‌هایی را که بعدها در نتیجه «شوک‌درمانی» و اجرای این برنامه در کشورهای گوناگون بروز کرد، فقر و فشاری را که بر مردم تحمیل می‌کرد، افزایش فواصل طبقاتی و تراکم و انباشت خارق‌العاده ثروت در بالاترین دهک‌های درآمدی، بحران بدهی‌ها و جان‌گرفتن دوباره قوم‌گرایی و ملی‌گرایی افراطی و بنیادگرایی مذهبی را به‌عنوان واکنش در برابر این سیاست‌های غارت‌گرانه پیش‌بینی می‌کرد و رویدادهای دهه‌های بعد بر صحت نظرات و پیش‌بینی‌های او مهر تایید زد. ازاین‌رو، از همان آغاز این موج مبارزه نظری با این برنامه‌ها را آغاز کرد و تا زنده بود به این مبارزه ادامه داد.

متاسفانه بخشی از نیروهای چپ سابق هم به بهانه دموکراسی و آزادی به تعبیر آمریکایی آن، که سرپوشی برای ضددموکراتیک‌ترین سیاست‌های غارت و سرکوب است، با این سیاست‌ها همراه شده و عقب‌نشینی خود به مواضع نولیبرالی و سقوط خود تا حد توجیه‌گری این سیاست‌ها را لاپوشانی می‌کردند. مبارزات مردم در خاورمیانه، کشورهای عربی و آفریقا ادامه داشت، اما در بسیاری از این مبارزات، به دلیل ضعف و عقب‌نشینی جریان‌های چپ از مواضع اصیل و ذاتی خود و پناه‌گرفتن در مواضع نولیبرالی، پرچم این مبارزات به دست جریان‌هایی افتاد که بینش و توانایی تحلیل بایسته شرایط پیچیده جهان کنونی و ارائه روش‌های موثر مبارزه با این شرایط و جایگزین‌های کارآمد برای آنها را نداشتند و نیروی آن را صرف اهداف بیهوده ساختند تا از نفس افتاد و هرجا که سکان این مبارزات به دست آنها افتاد، آن را به بیراهه شکست و سرخوردگی کشاندند.

پیش از موج اخیر جهانی‌سازی، یک‌بار دیگر هم بین سال‌های ۱۸۷۰ تا ۱۹۱۴ موج اول جهانی‌سازی که از بسیاری جهات شباهت‌های عمیقی به این موج دوم دارد تجربه شده بود که در جریان آن نیز زعمای بین‌الملل دوم وادادند و هم‌صدا با نظریه‌سازان سرمایه‌داری به سراشیبی تبلیغ نظرات مد روز آن زمان، «تحول تدریجی» و «اداره جنبش‌های خودانگیخته» غلتیدند. امین خود در مقاله «اقتصاد سیاسی قرن بیستم»[1] دراین‌باره می‌نویسد: «قرن بیستم در فضایی به پایان خود نزدیک شد که به نحو شگفت‌آوری شبیه آن فضایی بود که به هنگام آغاز این قرن حاکم بود، یعنی «عصر طلایی» (و به راستی هم آن عصر دست‌کم برای سرمایه عصری طلایی بود). گروه همسرایان بورژوازی، مرکب از قدرت‌های اروپایی، ایالات متحده و ژاپن، اکنون با یکدیگر هم‌آواز شده و به افتخار پیروزی نهایی خویش، سرود فتح سر داده بودند. طبقات کارگر کشورهای کانونی، دیگر آن «طبقات خطرناکی» نبودند که در طول قرن نوزدهم بودند، و سایر خلق‌های جهان را هم فراخوانده بودند که «مأموریت متمدن‌کننده» غرب را بپذیرند و به آن گردن نهند... جهانی‌شدن که در سال ۱۹۰۰ جشن گرفته شد، اگرچه در همان زمان هم «پایان تاریخ» خوانده می‌شد، اما با وجود این، رویداد نسبتا تازه‌ای بود که مدت چندانی از پیدایش آن نگذشته بود زیرا طی دومین نیمه قرن نوزدهم ظهور کرده بود... این جهانی‌شدن نه‌تنها به‌هیچ‌روی روند انباشت سرمایه را تسریع نکرد بلکه درواقع امر موجب یک بحران ساختاری بین سال‌های ۱۸۷۳ و ۱۸۹۶ هم شد؛ و تقریبا درست یک قرن بعد هم جهانی‌شدن، باز همین بحران ساختاری را به وجود آورد... پیروزی جهانی‌شدن «پایان آن قرن» (نوزدهم) یک نسل لیبرال نوین را به صحنه آورد که محرک آنان این آرزو بود که ثابت کنند سرمایه‌داری «غیرقابل‌عبور» است، زیرا نیازها و تقاضاهای یک عقلانیت ابدی و فراتاریخی را بیان می‌کند. والراس که در میان آن نسل نوین یک چهره محوری بود (و کشف مجدد او از سوی اقتصاددانان معاصر به‌هیچ‌وجه تصادفی نیست) هر کاری از دستش برمی‌آمد انجام داد که ثابت کند بازارها خودتنظیم هستند. اما توفیق او در آن زمان در اثبات این نظر همان‌قدر ناچیز بود که پیروزی اقتصاددانان نئوکلاسیک امروز در این زمینه ناچیز است.

ایدئولوژی لیبرالیسم پیروزمند جامعه را تا حد مجموع عددی و کمّی افراد پایین می‌آورد. آنگاه به دنبال این ساده‌انگاری و براساس آن ادعا می‌کرد که تعادلی که به وسیله بازار ایجاد می‌شود، هم بهینه اجتماعی را تشکیل می‌دهد و هم ثبات و دموکراسی را تضمین می‌کند. همه چیز آماده شده بود برای اینکه نظریه‌ای راجع به یک نوع سرمایه‌داری خیالی را جایگزین یک تجزیه و تحلیل عینی از تضادهای سرمایه‌داری واقعی سازند. نوع عامیانه این تفکر اجتماعی اقتصادزده در کتاب‌های درسی و درس‌نامه‌های آلفرد مارشال انگلیسی‌الاصل بیان شده است که در آن زمان کتاب مقدس اقتصاددانان به شمار می‌رفت. به نظر می‌رسید وعده و وعیدهای لیبرالیسم جهانی‌شده، آنگونه که در آن زمان لافش را می‌زدند، برای مدتی طی عصر طلایی تحقق می‌یابد. پس از ۱۸۹۶ دوباره رشد اقتصادی بر پایه‌های نوین انقلاب صنعتی دوم، انحصارات چندجانبه و جهانی‌سازی مالی آغاز شد. «بیرون‌آمدن این وضع از بطن بحران» نه تنها برای متقاعدکردن نظریه‌پردازان خودی سرمایه‌داری- یعنی به اصطلاح اقتصاددانان جدید- تکافو می‌کرد، بلکه برای متزلزل‌ساختن جنبش گیج و سردرگم کارگری هم کافی بود. احزاب سوسیالیست شروع کردند به لغزیدن از مواضع رفرمیستی خود و رفتن به سوی بلندپروازی‌های اعتدالی‌تر، یعنی تبدیل‌شدن به همکاران ساده سرمایه‌داران در ادامه امور نظام. این چرخش خیلی شبیه چرخشی بود که در موج جدید در گفتمان تونی بلر و گرهارد شرودر درمی‌یابیم. نخبگان تجددطلب کشورهای پیرامونی نیز گمان می‌کردند که در خارج از نظم مسلط سرمایه‌داری موجود، تصور هیچ چیز دیگری را نمی‌توان کرد.

اما پیروزی عصر طلایی فقط کمتر از دو دهه دوام آورد. تنها معدودی دایناسور که در آن زمان هنوز جوان بودند (مثلا لنین!) سقوط و اضمحلال آن وضع را پیش‌بینی می‌کردند، اما هیچ‌کس به حرف آنها گوش نمی‌کرد.

لیبرالیسم، با کوشش برای به‌عمل‌درآوردن اوتوپیای فردگرایانه «بازار آزاد»- که در واقع تسلط یکجانبه سرمایه است- نمی‌توانست از شدت تضادهایی از همه‌گونه، که این نظام در درون خود حامل آنها بود، بکاهد. بالعکس این تضادها را تشدید می‌کرد. در پس سرودهای شادی‌بخش و شورانگیزی که احزاب کارگری و اتحادیه‌های صنفی هنگام بسیج آنان برای اجرای طرح‌های خیالی سرمایه‌داری می‌خواندند، شخص می‌توانست غرش خفه و گنگ یک جنبش اجتماعی تکه‌تکه‌شده را بشنود که همیشه درست در آستانه انفجار، آن را گیج و سردرگم ساخته، به بیراهه کشانده و پیرامون آلترناتیوهای من‌درآوردی تازه جمع کرده بودند. تنها شمار اندکی از روشنفکران بلشویک، هنگامی که به تشریح «تفکر منحصربه‌فرد» زمان خود، یعنی قوانین جاری و مسلط نظام فکری «بازار آزاد» می‌پرداختند، نبوغ و استعداد خود را در راه تمسخر و افشای وعده‌های نشئه‌آور و مخدر «اقتصاد سیاسی مبتنی بر عواید ثابت اوراق قرضه» به کار می‌گرفتند. جهانی‌شدن لیبرالی تنها می‌توانست موجب میلیتاریزه‌شدن این نظام در روابط بین قدرت‌های امپریالیستی آن دوران و موجب جنگی شود که در شکل‌های سرد یا گرم آن درست به مدت بیش از ۳۰ سال- از ۱۹۱۴ تا ۱۹۴۵- طول کشید. در پس آرامش ظاهری عصر طلایی می‌شد ظهور و خیزش مبارزات اجتماعی و برخوردهای خشونت‌آمیز و بین‌المللی را بازشناخت: در چین نخستین نسل نقادان طرح مدرن‌گری بورژوایی داشتند مسیر تازه‌ای را شناسایی و هموار می‌کردند. این برخورد انتقادی- که در هند و سرزمین‌های عثمانی و جهان عرب و آمریکای لاتین هنوز در مرحله اولیه و گنگ و غیرشفاف خود بود - بایستی سرانجام سه قاره آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین را فتح کند و بر سه‌چهارم قرن استیلا یابد... .

سیر تحول و پیامدهای این موج دوم جهانی‌سازی هم شبیه همان موج اول است. گذشته از کشورهای جهان سوم که قربانیان این سیاست‌ها هستند، اجرای این سیاست‌ها خود نظام سرمایه‌داری در کشورهای متروپل را هم در چنبره بدخیم و بدی گرفتار کرده است. نتیجه اجرای سیاست‌های نولیبرالی و مالی‌سازی لگام‌گسیخته بحران ۲۰۰۸ بود که اگرچه با محرک‌های پولی و مالی هنگفتی که تاکنون با این حجم سابقه نداشته است از فروپاشی ناگهانی و کامل این نظام جلوگیری شد، اما سردمداران آن خود اذعان دارند که این بحران- پس از بحران بزرگ دهه ۳۰- بزرگ‌ترین بحران تاریخ نظام سرمایه‌داری بوده است. کسری‌های کلان بودجه که این بحران به وجود آورد دولت‌ها را مجبور کرد سرمایه‌گذاری‌های عمومی و منابع تخصیصی به امور رفاهی را به طور اساسی کاهش دهند یا حذف کنند که این خود برای دهه‌های متمادی مانع رشد اقتصادی و ثبات مالی و موجب تشدید فقر و محرومیت است. این فاجعه را در تحلیل نهایی ایدئولوژی بازار آزاد به وجود آورد. همان ایدئولوژی که وعده داده بود تا سال ۲۰۱۵ جهان را به گلستانی تبدیل کند که در آن از فقر و نابرابری خبری نباشد. باز هم بنا به اطلاعات منتشره از سوی مراجع رسمی خود این نظام، در نتیجه اجرای سیاست‌های مورد بحث، نابرابری توزیع ثروت‌ها در سطح جهانی به بالاترین رکورد تاریخی خود یعنی به سطح نابرابری‌های بین سال‌های ۱۹۰۰ تا ۱۹۱۴ رسیده است و احتمال ردشدن آن از این رکورد تاریخی هم وجود دارد. (برای آگاهی‌سازی از مستندات و منابع این موضوع به عنوان مثال به «سیر تحول رتبه‌بندی جهانی ثروت‌ها» فصل دوازدهم کتاب «سرمایه در سده بیست‌ویکم» پیکتی صفحات ۶۱۶ تا ۶۲۳ ترجمه فارسی مراجعه کنید).

می‌گفتند اگر بازار را به حال خود رها کنید عادلانه‌ترین نتیجه‌ها را به بار خواهد آورد؛ زیرا روند رقابتی بازار موجب می‌شود افراد متناسب با بهره‌وری و قابلیت تولیدی خود پاداش بگیرند.

ادامه در صفحه ۹

آثار سمیر امین در فارسی

- **ملت عرب: ناسیونالیسم و مبارزه طبقاتی، ترجمه غ. وثیق، م. قرچه‌داغی، تهران، ۱۳۵۹**
- **ویروس لیبرال: جنگ دائمی و آمریکایی‌کردن جهان، ترجمه ناصر زرافشان، تهران: آزادمهر، ۱۳۸۶**
- **سرمایه‌داری در عصر جهانی‌شدن، ترجمه ناصر زرافشان، تهران: آگه، ۱۳۸۲**
- **اروپامداری نظریه فرهنگی سرمایه‌داری مدرن، ترجمه موسی عنبری، تهران: علم، ۱۳۸۹**

بررسی

ویروس سرمایه‌داری و پادتن آن

● یکی از مشهورترین آثار سمیر امین «ویروس لیبرال؛ جنگ دائمی و آمریکایی‌کردن جهان» نام دارد که در سال ۲۰۰۴ منتشر شد. او در این اثر آخرین وضعیت نظام سرمایه‌داری را با توجه به تحولات تاریخی لیبرالیسم بررسی می‌کند. بنا به ادعای امین، پروژه روبه‌گسترش امریکا برای تسلط بر جهان که نمود آن افزایش سرسام‌آور نظامی‌گری جورج دبلیو بوش بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر بود در همان لیبرالیسم اروپایی ریشه دارد، اما برخی از امکانات «ایدئولوژی» لیبرالیسم را در یک فرم خطرناک جدید و منحصربه‌فرد گسترش داده است. به گفته امین، «این ویروس در حوالی سده شانزدهم در مثلثی که سه زاویه آن را پاریس، لندن و آمستردام تشکیل می‌دهند، پدید آمده بود. اما به تدریج از اقیانوس اطلس گذشت و در آن سوی اطلس، در میان فرقه‌ای که اعضایش آن را از اروپا همراه خود به آنجا برده بودند، محیط مساعدی پیدا کرد که در آن پادتن وجود نداشت و به همین دلیل هم در آن سرزمین شیوع پیدا کرد.» (ص ۵)
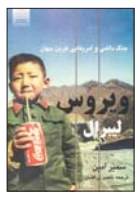
کتاب از پنج بخش تشکیل شده است. بخش اول به توضیح ویژگی‌های عمومی نگرش لیبرالی جامعه می‌پردازد. بخش دوم به مبانی ایدئولوژیک و شبه‌نظری لیبرالیسم می‌پردازد. در این بخش ابتدا «سرمایه‌داری خیالی» و تفاوت آن با سرمایه‌داری واقعا موجود و سپس شبه‌نظریه اقتصاد «ناب» یا «علم» اقتصاد، توضیح داده می‌شود و آنگاه پست‌مدرنیسم به عنوان «زائده ایدئولوژیک لیبرالیسم» بررسی می‌شود. امین نشان می‌دهد که در «سرمایه‌داری واقعا موجود»، مبارزات طبقاتی، سیاست، دولت و منطق‌های انباشت سرمایه از یکدیگر تفکیک‌ناپذیرند. سرمایه‌داری، به حکم طبیعت و سرشت خود نظامی است که وضعیت‌های عدم تعادل پیاپی آن، نتیجه برخوردهای اجتماعی و سیاسی است که فراتر از بازار قرار دارند. اما مفاهیمی که به وسیله اقتصاد عامیانه لیبرالیسم ارائه و بیان می‌شوند از قبیل «لغو نظارت دولت بر تصدی‌گری خصوصی و بازارها» هیچ‌گونه واقعیتی ندارند. در حقیقت بازارهای به اصطلاح «خارج از نظارت دولت» بازارهای «تحت نظارت» قدرت‌های انحصاری هستند که خارج از بازار و بالاتر از آن قرار دارند. در بخش سوم نتایج و پیامدهای لیبرالیسم جهانی‌شده واقعا موجود بررسی می‌شود. نخستین نتیجه و پیامد این است که مستمندسازی و قطبی‌شدن جهان به فراموشی سپرده شده است. امین در این بخش نظریه خود را در باب رابطه «سرمایه‌داری و مساله جدید ارضی» متاثر از تجربه مائوئیسم توضیح می‌دهد. دومین نتیجه و پیامد از نظر امین مشکلات «دموکراسی کم‌تراکم» است. در بخش چهارم سرچشمه‌های اروپایی و امریکایی لیبرالیسم را به طور جداگانه توصیف می‌کند. در بخش آخر چالش‌های لیبرالیسم را در زمان کنونی و تاثیر آن را بر ویران‌سازی بشر بررسی می‌کند. او نخستین چالش را از نو تعریف‌کردن طرح اروپا می‌داند. دومین چالش ایجاد همبستگی دوباره میان خلق‌های جهان جنوب است و سومین چالش ساختن دوباره انترناسیونالیسم خلق‌ها. او در ادامه تحلیل خود را از آینده امپریالیسم و راهکارهای مقاومت در برابر آن توصیف می‌کند: «دنیای امروز، از لحاظ نظامی تک‌قطبی است اما در عین حال، بر بدنه نظام جهانی‌شده‌ای که قرار است از این پس در کلیت خود بر اساس اصول لیبرالیسم سامان یابد به نظر می‌رسد ترک‌هایی هم بین ایالات متحده و برخی از کشورهای اروپایی، در زمینه نحوه مدیریت سیاسی این نظام، دست‌کم در اصول پیدا شده است. آیا این ترک‌ها تصادفی و کم‌اهمیت‌اند یا نشانه دگرگونی‌های دائمی؟ پیشنهادهایی که برای تدوین یک استراتژی به منظور رویارویی با این شرایط جدید مطرح می‌شوند بر فرض‌هایی مبتنی هستند که باید صریح و شفاف شوند تا بحث درباره اعتبار احتمالی آنها آسان‌تر شود.» (ص ۱۲۵) او ۹ فرض را به اختصار توضیح می‌دهد: ۱) از این پس امپریالیسم یک امپریالیسم جمعی (مثلث) خواهد بود. ۲) در نظام امپریالیسم جمعی ایالات متحده دارای مزایای اقتصادی تعیین‌کننده نیست. ۳) هدف طرح کنترل نظامی سراسر کره زمین جبران کسری‌های اقتصادی ایالات متحده است. این طرح همه خلق‌های جهان سوم را تهدید می‌کند. ۴) جنوب می‌تواند و باید خود را از توهمات لیبرالی رها سازد و ایجاد شکل‌های نوسازی‌شده توسعه خودمحور را پیش گیرد. ۵) انتخابات ایالات متحده در راستای جانبداری از نظامی‌کردن جهانی‌سازی، مستقیما به منافع اروپا و ژاپن ضربه می‌زند. ۶) اروپا می‌تواند و باید خود را از اسارت ویروس لیبرال رها سازد. اما ابتکار این حرکت از بخش‌های مسلط سرمایه بر نمی‌آید بلکه باید از سوی مردم عملی شود. ۷) ساختمان دوباره یک جبهه محکم از کشورهای جنوب مستلزم مشارکت مردم با آنهاست. ۸) یک انترناسیونالیسم نوین از خلق‌ها که اروپایی‌ها، آسیایی‌ها، افریقایی‌ها، و امریکایی‌ها را در برگیرد و آنها را متحد کند امری ممکن است. ۹) مسائل مربوط به گوناگونی فرهنگ‌ها باید در چارچوب چشم‌اندازهای بین‌المللی نوین مورد بحث قرار گیرند. امین ساختن دوباره یک سیاست شهروندی را مستلزم این می‌داند که جنبش‌هایی که علیه نتایج واقعی حاصل از اجرای این نظام مقاومت، اعتراض یا با آن مبارزه می‌کنند خود را از آلودگی به ویروس لیبرال پاک و رها سازند.